

## استشهاد الرسول یعقوب و نجات الرسول بطرس

<sup>1</sup> وَفِي ذَلِكَ الْوَقْتِ مَدَّ هِيرُودُسُ الْمَلِكُ يَدَيْهِ لِيُسَبِّحَ إِلَى  
أَسَاسٍ مِنَ الْكَنِيسَةِ، فَقَتَلَ يَعْقُوبَ، أَخَا يُوحَنَّا،  
بِالسَّيْفِ. <sup>3</sup> وَإِذْ رَأَى أَنَّ ذَلِكَ يُرْضِي الْيَهُودَ عَادَ فَقَبَضَ  
عَلَى بُطْرُسَ أَيْضًا، وَكَاتَبَ أَيَّامَ الْقَطِيرِ. <sup>4</sup> وَلَمَّا أَمْسَكَهُ  
وَضَعَهُ فِي السَّجْنِ مُسَلِّمًا إِيَّاهُ إِلَى أَرْبَعَةِ أَزَابِعٍ مِنَ  
الْعَسْكَرِ لِيَحْرُسُوهُ تَابِعًا أَنْ يُقَدِّمَهُ بَعْدَ الْفِصْحِ إِلَى  
السَّعْبِ. <sup>5</sup> فَكَانَ بُطْرُسُ مَحْرُوسًا فِي السَّجْنِ، وَأَمَّا  
الْكَنِيسَةُ فَكَانَتْ تَصِيرُ مِنْهَا صَلَاةٌ يَلْجَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ  
أَجْلِهِ.

<sup>6</sup> وَلَمَّا كَانَ هِيرُودُسُ مُزْمِعًا أَنْ يُقَدِّمَهُ كَانَ بُطْرُسُ فِي  
تِلْكَ اللَّيْلَةِ تَائِمًا بَيْنَ عَسْكَرَيْنِ مَرْبُوطًا بِسِلْسِلَتَيْنِ،  
وَكَانَ قُدَّامَ الْبَابِ خُرَّاسٌ يَحْرُسُونَ السَّجْنَ. <sup>7</sup> وَإِذَا مَلَاكُ  
الرَّبِّ أَقْبَلَ وَنُورٌ أَضَاءَ فِي الْبَيْتِ، فَصَرَبَ جَنْبَ بُطْرُسَ  
وَأَبْقَطَهُ قَائِلًا: قُمْ عَاجِلًا، فَسَقَطَتِ السِّلْسِلَتَانِ مِنْ  
يَدَيْهِ. <sup>8</sup> وَقَالَ لَهُ الْمَلَاكُ: تَمْنِطُوقِ وَالْبَسِ ثَعْلِيكَ، فَفَعَلَ  
هَكَذَا. فَقَالَ لَهُ: الْبَسِ رِدَاءَكَ وَاتَّبِعْنِي. <sup>9</sup> فَخَرَجَ يَتْبَعُهُ،  
وَكَانَ لَا يَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي جَرَى يَوَاسِطُهُ الْمَلَاكُ هُوَ حَقِيقِيٌّ  
بَلْ يَطُلُّ أَنَّهُ يَنْطُرُ رُؤْبًا. <sup>10</sup> فَجَارَا الْمَحْرَسَ الْأَوَّلَ وَالثَّانِيَّ  
وَأَتَيَا إِلَى بَابِ الْحَدِيدِ الَّذِي يُؤَدِّي إِلَى الْمَدِينَةِ فَانْفَتَحَ  
لَهُمَا مِنْ دَائِهِ فَخَرَجَا وَتَقَدَّمَا رُقَاقًا وَاجِدًا وَلِلْوَقْتِ قَارِقُهُ  
الْمَلَاكُ.

<sup>11</sup> فَقَالَ بُطْرُسُ، وَهُوَ قَدْ رَجَعَ إِلَى تَفْسِيهِ: الْآنَ عِلِمْتُ  
يَقِينًا أَنَّ الرَّبَّ أَرْسَلَ مَلَكَهُ وَأَنْقَذَنِي مِنْ يَدِ هِيرُودُسَ  
وَمِنْ كُلِّ انْتِظَارِ شَعْبِ الْيَهُودِ. <sup>12</sup> ثُمَّ جَاءَ وَهُوَ مُتَّيِّبٌ إِلَى  
بَيْتِ مَرْيَمَ، أُمِّ يُوحَنَّا الْمَلْقَبِ مَرْفُسَ، حَيْثُ كَانَ كَثِيرُونَ  
مُجْتَمِعِينَ وَهُمْ يُصَلُّونَ. <sup>13</sup> فَلَمَّا قَرَعَ بُطْرُسُ بَابَ الدَّهْلِيِزِ  
جَاءَتْ جَارِيَةٌ، اسْمُهَا رُودَا، لَتَسْمَعَ. <sup>14</sup> فَلَمَّا عَرَفَتْ صَوْتَ  
بُطْرُسَ لَمْ تَفْتَحِ الْبَابَ مِنَ الْفَرَحِ بَلْ رَكَضَتْ إِلَى دَاخِلِ  
وَأَخْبَرَتْ أَنَّ بُطْرُسَ وَافِقٌ قُدَّامَ الْبَابِ. <sup>15</sup> فَقَالُوا لَهَا: أَنْتِ  
تَهْذِبنَ. وَأَمَّا هِيَ فَكَانَتْ تُؤَكِّدُ أَنَّ هَكَذَا هُوَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ  
مَلَاكُهُ. <sup>16</sup> وَأَمَّا بُطْرُسُ فَلَبِثَ يَقْرَعُ، فَلَمَّا فَتَحُوا وَرَأَوْهُ  
انْدَهَشُوا. <sup>17</sup> فَاسْتَأْذَنُوا مِنْهُمْ يَدِيهِ لِيَسْكُنُوا وَحَدَّثَهُمْ كَيْفَ  
أَخْرَجَهُ الرَّبُّ مِنَ السَّجْنِ، وَقَالَ: أَحْبِرُوا يَعْقُوبَ وَالْإِخْوَةَ  
بِهَذَا، ثُمَّ خَرَجَ وَذَهَبَ إِلَى مَوْضِعٍ آخَرَ.

### موت هيرودس السلاعية

<sup>18</sup> فَلَمَّا صَارَ النَّهَارُ خَصَلَ اضْطِرَابٌ لَيْسَ بِقَلِيلٍ بَيْنَ

## کشتن یعقوب و بازداشت بطرس

<sup>1</sup> و در آن زمان هیرودیس پادشاه، دست تناول بر  
بعضی از کلیسا دراز کرد <sup>2</sup> و یعقوب، برادر یوحنا، را به  
شمشیر کشت. <sup>3</sup> و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر  
آن افزوده، بطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر  
بود. <sup>4</sup> پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار  
دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و  
اراده داشت که بعد از فصیح او را برای قوم بیرون  
آورد. <sup>5</sup> پس بطرس را در زندان نگاه می‌داشتند. اما  
کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند.

<sup>6</sup> و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی  
داشت، بطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی  
خفته بود و کشیک چنان نزد در زندان را نگاهبانی  
می‌کردند. <sup>7</sup> ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و  
روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی بطرس  
زده، او را بیدار نمود و گفت: بزودی برخیز. که در  
ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت. <sup>8</sup> و فرشته وی را  
گفت: کمر خود را ببند و نعلین بپوش. پس چنین کرد  
و به وی گفت، ردای خود را بپوش و از عقب من  
بیا. <sup>9</sup> پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و  
ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است  
بلکه گمان برد که خواب می‌بیند. <sup>10</sup> پس از قراولان اول  
و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر  
می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز  
شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در  
ساعت فرشته از او غایب شد.

<sup>11</sup> آنگاه بطرس، به خود آمده گفت: اکنون به تحقیق  
دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از  
دست هیرودیس و از تمامی انتظار قوم یهود  
رهانید. <sup>12</sup> چون این را دریافت، به خانه مریم، مادر  
یوحنا، ملقب به مرقس، آمد و در آنجا بسیار جمع  
شده، دعا می‌کردند. <sup>13</sup> چون او در خانه را کوبید، کنیزی  
رودا نام آمد تا بفهمد. <sup>14</sup> چون آواز بطرس را شناخت،  
از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد  
که بطرس به درگاه ایستاده است. <sup>15</sup> وی را گفتند:  
دیوانهای! و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند: که  
فرشته او باشد. <sup>16</sup> اما بطرس پیوسته در را می‌کوبید.  
پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند. <sup>17</sup> اما  
او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که

خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید. پس بیرون شده، به جای دیگر رفت.

<sup>18</sup> و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد. <sup>19</sup> و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیک چنان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

### درگذشت هیرودیس

<sup>20</sup> اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خشنماک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلائیس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت. <sup>21</sup> و در روزی معین، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد. <sup>22</sup> و خلق ندا می‌کردند: که آواز خداست نه آواز انسان. <sup>23</sup> که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید ننمود و کرم او را خورد که بمرد. <sup>24</sup> اما کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت. <sup>25</sup> و برنابا و شاول چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

الْعَسْكَرُ: تُرَى مَاذَا جَرَى لِبَطْرُسَ؟ <sup>19</sup> وَأَمَّا هِيرُودُسُ فَلَمَّا طَلَبَهُ وَلَمْ يَجِدْهُ فَحَصَّ الْخُرَّاسَ وَأَمَرَ أَنْ يَنْقَادُوا إِلَى الْقَتْلِ، ثُمَّ تَرَلَّ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ إِلَى قَيْصَرِيَّةَ وَأَقَامَ هُنَاكَ. <sup>20</sup> وَكَانَ هِيرُودُسُ سَاخِطًا عَلَى الصُّورِيِّينَ وَالصَّيْدَاوِيِّينَ فَحَصَرُوا إِلَيْهِ يَتَفَسَّ وَاحِدَةً وَاسْتَعْطَفُوا بِلَا سُنُسٍ، النَّاطِرَ عَلَى مَصْجِعِ الْمَلِكِ، ثُمَّ صَارُوا يَلْتَمِسُونَ الْمُصَالَحَةَ لِأَنَّ كُورَتَهُمْ تَقْنَأُ مِنْ كُورَةِ الْمَلِكِ. <sup>21</sup> فَفِي يَوْمٍ مُعَيَّنٍ لَيْسَ هِيرُودُسُ الْحَلَّةَ الْمُلُوكِيَّةَ وَجَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّ الْمَلِكِ وَجَعَلَ يُخَاطِبُهُمْ. <sup>22</sup> فَصَرَخَ الشَّعْبُ: هَذَا صَوْتُ إِلَهٍ لَا صَوْتُ إِنْسَانٍ. <sup>23</sup> فَفِي الْحَالِ صَرَبَهُ مَلَائِكَةُ الرَّبِّ لِأَنَّهُ لَمْ يُعْطِ الْمَجْدَ لِلَّهِ، فَصَارَ يَأْكُلُهُ الدُّودُ وَمَاتَ. <sup>24</sup> وَأَمَّا كَلِمَةُ اللَّهِ فَكَانَتْ تَنْمُو وَتَزِيدُ. <sup>25</sup> وَرَجَعَ بَرْنَابَا وَشَاوُلُ مِنَ أُورُشَلِيمَ بَعْدَ مَا كَمَّلَا الْخِدْمَةَ وَأَخَذَا مَعَهُمَا يُوحَنَّا الْمُلَقَّبَ مَرْقُسَ.